عام الفیل سال تولد پیامبر اکرم (صلی الله علیه وآله)

<"xml encoding="UTF-8?>

مقدمه

مشهور در میان اهل تاریخ آن است که ولادت رسول خدا درعام الفیل بوده،و عام الفیل همان سالی است که اصحاب فیل بسرکردگی ابرهه بمکه حمله بردند و بوسیله پرنده های ابابیل نابود شدند.

و اینکه آیا این داستان در چه سالی از سالهای میلادی بوده اختلاف است که سال 570 و 573 ذکر شده،ولی با توجه به اینکه مسیحیان قبل از اسلام تاریخ مدون و مضبوطی نداشته اندنمی توان در اینباره نظر صحیح و دقیقی ارائه کرد،و از اینرو ازتحقیق بیشتر در اینباره خودداری می کنیم،و به داستان اصحاب فیل که از معجزات قرآن کریم بشمار می رود می پردازیم،و البته داستان اصحاب فیل با اجمال و تفصیل و با اختلاف زیادی نقل شده،و ما مجموعه ای از آنها را در زندگانی رسول خدا (صلی الله علیه وآله) تدوین کرده و برشته تحریر در آورده ایم که ذیلا برای شما نقل می کنیم،و سپس پاره ای توضیحات را ذکر خواهیم کرد:

داستان اصحاب فیل

کشور یمن که در جنوب غربی عربستان واقع است منطقه حاصلخیزی بود و قبائل مختلفی در آنجا حکومت کردند و از آنجمله قبیله بنی حمیر بود که سالها در آنجا حکومت داشتند.
ذونواس یکی از پادشاهان این قبیله است که سالها بر یمن سلطنت می کرد،وی در یکی از سفرهای خود به شهر «یثرب» تحت تاثیر تبلیغات یهودیانی که بدانجا مهاجرت کرده بودند قرارگرفت،و از بت پرستی دست کشیده بدین یهود در آمد.طولی نکشید که این دین تازه بشدت در دل ذونواس اثر گذارد و ازیهودیان متعصب گردید و به نشر آن در سرتاسر جزیرة العرب وشهرهائیکه در تحت حکومتش بودند کمر بست،تا آنجا که پیروان ادیان دیگر را

بسختی شکنجه می کرد تا بدین یهود درآیند،و همین سبب شد تا در مدت کمی عربهای زیادی بدین یهود درآیند.
مردم «نجران» یکی از شهرهای شمالی و کوهستانی یمن چندی بود که دین مسیح را پذیرفته و در اعماق جانشان اثر کرده بود و بسختی از آن دین دفاع می کردند و بهمین جهت از پذیرفتن آئین یهود سر پیچی کرده و از اطاعت «ذونواس» سرباز زدند.
ذونواس بر آنها خشم کرد و تصمیم گرفت آنها رابسخت ترین وضع شکنجه کند و بهمین جهت دستور داد خندقی حفر کردند و آتش زیادی در آن افروخته و مخالفین دین یهود رادر آن بیفکنند، و بدین ترتیب بیشتر مسیحیان نجران را در آن خندق سوزاند و گروهی را نیز طعمه شمشیر کرده و یا دست و پاو گوش و بینی آنها را برید، و جمع کشته شدگان آنروز رابیست هزار نفر نوشته اند و بعقیده گروه زیادی از مفسران قرآن کریم «داستان اصحاب اخدود» که در قرآن کریم (در سوره بروج) ذکر شده است اشاره بهمین ماجرا است.
یکی از مسیحیان نجران که از معرکه جان بدر برده بود ازشهر گریخت،و با اینکه ماموران ذونواس او را تعقیب کردندتوانست از چنگ آنها فرار کرده و خود را بدربار امپراطور-درقسطنطنیه-برساند، و خبر این کشتار فجیع را به امپراطور روم که بکیش نصاری بود رسانید و برای انتقام از ذونواس از وی کمک خواست.
امپراطور روم که از شنیدن آن خبر متاثر گردیده بود در پاسخ وی اظهار داشت:کشور شما بمن دور است ولی من نامه ای به «نجاشی» پادشاه حبشه می نویسم تا وی شما را یاری کند،وبدنبال آن نامه ای در آن باره به نجاشی نوشت.
نجاشی لشکری انبوه مرکب از هفتاد هزار نفر مرد جنگی به یمن فرستاد، و بقولی فرماندهی آن لشکر را به «ابرهه» فرزند «صباح» که کنیه اش ابو یکسوم بود سپرد، و بنا به قول دیگری شخصی را بنام «ارياط» بر آن لشکر امیر ساخت و«ابرهه» راکه یکی از جنگجویان و سرلشکران بود همراه او کرد.
«ارياط» از حبشه تا کنار دریای احمر بیامد و در آنجا بکشتی ها سوار شده این سوی دریا در ساحل کشور یمن پیاده شدند، ذونواس که از جریان مطلع شد لشکری مرکب از قبائل یمن با خود برداشته بجنگ حبشیان آمد و هنگامی که جنگ شروع شد لشکریان ذونواس در برابر مردم حبشه تاب مقاومت نیاورده و شکست خوردند و ذونواس که تاب تحمل این شکست را نداشت خود را بدریا زد و در امواج دریا غرق شد.
مردم حبشه وارد سرزمین یمن شده و سالها در آنجا حکومت کردند،و«ابرهه» پس از چندی «ارياط» را کشت و خود بجای او نشست و مردم یمن را مطیع خویش ساخت و نجاشی را نیز که از شوریدن او به «ارياط» خشمگین شده بود بهر ترتیبی بود ازخود راضی کرد.
در این مدتی که ابرهه در یمن بود متوجه شد که اعراب آن نواحی چه بت پرستان و چه دیگران توجه خاصی بمکه و خانه کعبه دارند،و کعبه در نظر آنان احترام خاصی دارد و هر ساله جمع زیادی به زیارت آن خانه می روند و قربانیها می کنند، و کم کم بفکر افتاد که این نفوذ معنوی و اقتصادی مکه و ارتباطی که زیارت کعبه بین قبائل مختلف عرب ایجاد کرده ممکن است روزی موجب گرفتاری تازه ای برای او و حبشیان دیگری که درجزیرة العرب و کشور یمن سکونت کرده بودند بشود،و آنها رابفکر بیرون راندن ایشان بیاندازد، و برای رفع این نگرانی تصمیم گرفت معبدی با شکوه در یمن بنا کند و تا جائی که ممکن است در زیبائی و تزئینات ظاهری آن نیز بکوشد و سپس اعراب آن ناحیه را بهر وسیله ای که هست بدان معبد متوجه ساخته و از رفتن بزیارت کعبه باز دارد.
معبدی که ابرهه بدین منظور در یمن بنا کرد «قلیس» نام نهاد و در تجلیل و احترام و شکوه و زینت آن حد اعلای کوشش را کرد ولی کوچکترین نتیجه ای از زحمات چند ساله خودنگرفت و مشاهده کرد که اعراب هم چنان با

خلوص و شور وهیجان خاصی هر ساله برای زیارت خانه کعبه و انجام مراسم حج بمکه می روند، و هیچگونه توجهی بمعبد با شکوه او ندارند. وبلکه روزی بوی اطلاع دادند که یکی از اعراب «کنانة» بمعبد «قلیس» رفته و شبانه محوطه معبد را ملوث و آلوده کرده و سپس بسوی شهر و دیار خود گریخته است.
این جریانات، خشم ابرهه را بسختی تحریک کرد و با خودعهد نمود بسوی مکه برود و خانه کعبه را ویران کرده و به یمن باز گردد و سپس لشگر حبشه را با خود برداشته و با فیل های چندی و با فیل مخصوصی که در جنگها همراه می بردند بقصد ویران کردن کعبه و شهر مکه حرکت کرد.
اعراب که از ماجرا مطلع شدند در صدد دفع ابرهه و جنگ بااو بر آمدند و از جمله یکی از اشراف یمن بنام «ذونفر» قوم خود رابدفاع از خانه کعبه فرا خواند و دیگر قبایل عرب را نیز تحریک کرده حمیت و غیرت آنها را در جنگ با دشمن خانه خدابرانگیخت و جمعی را با خود همراه کرده بجنگ ابرهه آمد ولی در برابر سپاه بیکران ابرهه نتوانست مقاومت کند و لشکریانش شکست خورده خود نیز به اسارت سپاهیان ابرهه در آمد و چون اورا پیش ابرهه آوردند دستور داد او را بقتل برسانند و «ذونفر» که چنان دید و گفت:مرا بقتل نرسان شاید زنده ماندن من برای توسودمند باشد.
پس از اسارت «ذونفر» و شکست او،مرد دیگری از رؤسای قبائل عرب بنام «نفیل بن حبیب خثعمی» با گروه زیادی ازقبائل خثعم و دیگران بجنگ ابرهه آمد ولی او نیز بسرنوشت «ذونفر» دچار شد و بدست سپاهیان ابرهه اسیر گردید.
شکست پی در پی قبائل مزبور در برابر لشکریان ابرهه سبب شد که قبائل دیگری که سر راه ابرهه بودند فکر جنگ با او را ازسر بیرون کنند و در برابر او تسلیم و فرمانبردار شوند، و از آنجمله قبیله ثقیف بودند که در طائف سکونت داشتند و چون ابرهه بدان سرزمین رسید،زبان به تملق و چاپلوسی باز کرده و گفتند: ما مطیع توایم و برای رسیدن بمکه و وصول بمقصدی که در پیش داری راهنما و دلیلی نیز همراه تو خواهیم کرد و بدنبال این گفتار مردی را بنام «ابورغال» همراه او کردند،و ابو رغال لشکریان ابرهه را تا «مغمس» که جائی در چهار کیلومتری مکه است راهنمائی کرد و چون بدانجا رسیدند «ابو رغال» بیمار شد ومرگش فرا رسید و او را در همانجا دفن کردند،و چنانچه ابن هشام می نویسد:اکنون مردم که بدانجا می رسند به قبرابو رغال سنگ می زنند.
همینکه ابرهه در سرزمین «مغمس» فرود آمد یکی ازسرداران خود را بنام «اسود بن مقصود» مامور کرد تا اموال ومواشی مردم آن ناحیه را غارت کرده و بنزد او ببرند.
«اسود» با سپاهی فراوان بآن نواحی رفت و هر جا مال و یاشتری دیدند همه را تصرف کرده بنزد ابرهه بردند.
در میان این اموال دویست شتر متعلق به عبدالمطلب بود که در اطراف مکه مشغول چریدن بودند و سپاهیان «اسود» آنها را به یغما گرفته و بنزد ابرهه بردند،و بزرگان قریش که از ماجرا مطلع شدند نخست خواستند بجنگ ابرهه رفته و اموال خود را باز ستانند ولی هنگامی که از کثرت سپاهیان با خبر شدند از این فکرمنصرف گشته و به این ستم و تعدی تن دادند.
در این میان ابرهه شخصی را بنام «حناطه» حمیری بمکه فرستاد و بدو گفت:بشهر مکه برو و از بزرگ ایشان جویا شو وچون او را شناختی باو بگو:من برای جنگ با شما نیامده ام ومنظور من تنها ویران کردن خانه کعبه است،و اگر شما مانع مقصد من نشوید مرا با جان شما کاری نیست و قصد ریختن خون شما را ندارم.
و چون حناطه خواست بدنبال این ماموریت برود بدو گفت:
اگر دیدی بزرگ مردم مکه قصد جنگ ما را ندارد او را پیش من بیاور.

حناطه بشهر مکه آمد و چون سراغ بزرگ مردم را گرفت او رابسوی عبدالمطلب راهنمائی کردند،و او نزد عبدالمطلب آمد وپیغام ابرهه را رسانید،عبدالمطلب در جواب گفت: بخدا سوگندما سر جنگ با ابرهه را نداریم و نیروی مقاومت در برابر او نیز درما نیست،و اینجا خانه خدا است پس اگر خدای تعالی اراده فرماید از ویرانی آن جلوگیری خواهد کرد،وگرنه بخدا قسم ماقادر بدفع ابرهه نیستیم.

«حناطه »گفت:اکنون که سر جنگ با ابرهه را ندارید پس برخیز تا بنزد او برویم. عبدالمطلب با برخی از فرزندان خودحرکت کرده تا بلشگرگاه ابرهه رسید،و پیش از اینکه او را پیش ابرهه ببرند «ذونفر» که از جریان مطلع شده بود کسی را نزدابرهه فرستاد و از شخصیت بزرگ عبدالمطلب او را آگاه ساخت و بدو گفته شد: که این مرد پیشوای قریش و بزرگ این سرزمین است، و او کسی است که مردم این سامان و وحوش بیابان را اطعام می کند.

عبدالمطلب-که صرف نظر از شخصیت اجتماعی-مردی خوش سیما و با وقار بود همینکه وارد خیمه ابرهه شد و چشم ابرهه بدوافتاد و آن وقار و هیبت را از او مشاهده کرد بسیار از او احترام کرد و او را در کنار خود نشانید و شروع بسخن با او کرده پرسید:

حاجتت چیست؟

عبدالمطلب گفت: حاجت من آنست که دستور دهی دویست شتر مرا که بغارت برده اند بمن باز دهند! برهه گفت:

تماشای سیمای نیکو و هیبت و وقار تو در نخستین دیدار مرامجذوب خود کرد ولی خواهش کوچک و مختصری که کردی از آن هیبت و وقار کاست! آیا در چنین موقعیت حساس وخطرناکی که معبد تو و نیاکانت در خطر ویرانی و انهدام است،و عزت و شرف خود و پدران و قوم و قبیله ات در معرض هتک و زوال قرار گرفته در باره چند شتر سخن می گوئی؟!

عبدالمطلب در پاسخ او گفت:«انا رب الابل و للبیت رب»!

من صاحب این شترانم و کعبه نیز صاحبی دارد که از آن نگاهداری خواهد کرد!

ابرهه گفت:هیچ قدرتی امروز نمی تواند جلوی مرا از انهدام کعبه بگیرد!

عبدالمطلب بدو گفت: این تو و این کعبه!

بدنبال این گفتگو، ابرهه دستور داد شتران عبدالمطلب را باوباز دهند و عبدالمطلب نیز شتران خود را گرفته و بمکه آمد و چون وارد شهر شد بمردم شهر و قریش دستور داد از شهر خارج شوند وبکوهها و دره های اطراف مکه پناهنده شوند تا جان خود را ازخطر سپاهیان ابرهه محفوظ دارند.

آنگاه خود با چند تن از بزرگان قریش بکنار خانه کعبه آمد وحلقه در خانه را بگرفت و با اشگ ریزان و قلبی سوزان بتضرع وزاری پرداخت و از خدای تعالی نابودی ابرهه و لشگریانش رادرخواست کرد و از جمله سخنانی که بصورت نظم گفته این دوبیت است:

یا رب لا ارجو لهم سواکا یا رب فامنع منهم حماکا ان عدو البیت من عاداکا امنعهم ان یخربوا قراکا

-پروردگارا در برابر ایشان جز تو امیدی ندارم پروردگاراحمایت و لطف خویش را از ایشان بازدار که دشمن خانه همان کسی است که با تو دشمنی دارد و تو نیز آنانرا از ویرانی خانه ات بازدار.

آنگاه خود و همراهان نیز بدنبال مردم مکه بیکی از کوههای اطراف رفتند و در انتظار ماندند تا ببینند سرانجام ابرهه و خانه کعبه چه خواهد شد.

از آنسو چون روز دیگر شد ابرهه به سپاه مجهز خویش فرمان داد تا بشهر حمله کنند و کعبه را ویران سازند.

نخستین نشانه شکست ایشان در همان ساعات اول ظاهر شدو چنانچه مورخین نوشته اند،فیل مخصوص را مشاهده کردند که از حرکت ایستاد و به پیش نمی رود و هر چه خواستند او را به پیش برانند نتوانستند،و در این خلال مشاهده کردند که دسته های بیشماری از پرندگان که شبیه پرستو و چلچله بودند ازجانب دریا پیش می آیند.

پرندگان مزبور را خدای تعالی مامور کرده بود تا بوسیله سنگریزه هائی که در منقار و چنگال داشتند-و هر کدامیک ازآن سنگریزه ها باندازه نخود و یا کوچکتر از آن بود-ابرهه ولشگریانش را نابود کنند.

ماموران الهی بالای سر سپاهیان ابرهه رسیدند و سنگریزه هارا رها کردند و بهر یک از آنان که اصابت کرد هلاک شد وگوشت بدنش فرو ریخت،همهمه در لشگریان ابرهه افتاد و ازاطراف شروع بفرار کرده و رو به هزیمت نهادند،و در این گیر ودار بیشترشان بخاک هلاک افتاده و یا در گودالهای سر راه،وزیر دست و پای سپاهیان خود نابود گشتند.

خود ابرهه نیز از این عذاب وحشتناک و خشم الهی در امان نماند و یکی از سنگریزه ها بسرش اصابت کرد،و چون وضع راچنان دید به افراد اندکی که سالم مانده بودند دستور داد او رابسوی یمن باز گردانند،و پس از تلاش و رنج بسیاری که بیمن رسید گوشت تنش بریخت و از شدت ضعف و بیحالی در نهایت بدبختی جان سپرد.

عبدالمطلب که آن منظره عجیب را می نگریست و دانست که خدای تعالی بمنظور حفظ خانه کعبه،آن پرندگان را فرستاده و نابودی ابرهه و سپاهیانش فرا رسیده است فریاد برآورد و مژده نابودی دشمنان کعبه را بمردم داد و بآنها گفت:

بشهر و دیار خود باز گردید و غنیمت و اموالی که از اینان بجای مانده برگیرید،و مردم با خوشحالی و شوق بشهرباز گشتند. و گویند:در آنروز غنائم بسیاری نصیب اهل مکه شد،وقبیله خثعم که از قبائل دیگر در چپاول گری حریص تر بودند بیش از دیگران غنیمت بردند،و زر و سیم و اسب و شتر فراوانی بچنگ آوردند.

و این بود آنچه از رویهمرفته روایات و تفاسیر اسلامی استفاده می شود.

و اینک چند تذکر:

1- برخی خواسته اند داستان اصحاب فیل را بر آنچه درکتب تاریخی اروپائیان و ساسانیان و لشکرکشی انوشیروان به یمن و نابود شدن لشکر ابرهه در سر زمین حجاز بوسیله آبله وامثال آن منطبق ساخته و با تصرفاتی که در کلمات و تاویلاتی که در عبارات کرده اند بنظر خود جمع بین قرآن کریم و تواریخ نموده اند که نمونه هائی از آنرا در ذیل می خوانید:

فرید وجدی در دائرة المعارف خود در ماده «عرب »داستان اصحاب فیل و حمله آنها را بمکه ذکر کرده و سپس می گوید:

«فاصابت جیش ابرهه مصیبة اضطرته للرجوع عن عزمه» پس لشکر ابرهة به مصیبتی دچار شد که ناچار شد ازتصمیمی که در ویران کردن کعبه و مکه داشت باز گردد... و سپس سوره مبارکه فیل را ذکر کرده و آنگاه گوید:

«مفسران در تفسیر پرنده های ابابیل گفته اند:آنها پرندگانی بودند که از دریا بیرون آمده و لشکر ابرهه را با سنگهائی که در منقار داشتند بزدند و آنها نابود شدند...»

وی سپس گوید:

«ولی صحیح است که کلام خدا را بر خلاف ظاهر آن حمل کرد بخاطر کثرت استعارات و مجازات در زبان عرب،و

قرآن به زبان لغت ایشان نازل شده و صحیح است که گفته شود آن اتفاق مهمی که بی مقدمه برای لشکر ابرهه پیش آمد بصورت پرندگانی تصویر شد که از آسمان آمده و آنها را بوسیله سنگهای خود سنگ باران کرده اند». (1)
و در ماده «ابل »و ابابیل پس از تفسیر لغوی و معنای لفظ ابابیل گوید:
«اما روایات در باره شکلهای این پرندگان بسیار است وهمین کثرت اقوال دلیل آنست که از رسول خدا«ص »دراینباره نص صحیح و صریحی یافت نمی شود...»
«و ابن زید گفته:که آنها پرندگانی بودند که از دریا آمدند،و در رنگ آنها اختلاف کرده اند،برخی گفته اند سفید بودند، و برخی گویند:سیاه بوده،و قول دیگر آنکه سبز بودند ومنقارهائی همچون منقار پرندگان و دستهائی همچون دست سگان داشتند،و برخی گفته اند:سرهاشان همچون سران درندگان بوده...»
«و در باره «سجیل »گفته اند:گل متحجر بوده،و قول دیگرآنکه گل بوده،و قول سوم آنکه:سجیل،همان «سنگ وگل »است،و قول دیگر آنکه سنگی بوده که چون به سوارمی خورد بدنش را سوراخ کرده و هلاکش می کرد،و عکرمه گفته:پرندگان سنگهائی را که همراه داشتند می زدند و چون به یکی از آنها اصابت می کرد بدنش آبله در می آورد،و عمروبن حارث بن یعقوب از پدرش روایت کرده که پرندگان مزبورسنگ ها را بدهان خود گرفته بودند،و چون می انداختند پوست بدن در اثر اصابت آن تاول می زد و آبله در می آورد».
مؤلف دائرة المعارف پس از نقل این سخنان گوید:
«و برخی از دانشمندان معاصر عقیده دارند که این پرندگان عبارت بودند از میکروبهایی که حامل طاعون بودند،و یا پشه مالاریا بودند،و یا میکروب آبله بوده اند،و در آیه شریفه هم کلامی که منافات با این نظریه و معنی باشد وجود ندارد، وبدین ترتیب منقول با معقول با هم متحد و موافق خواهد شد...»
وی سپس گوید:«و ما هم این نظریه را پسندیده و تایید می کنیم،بخصوص که هیچ مانعی نه لغوی و نه علمی برای رد این نظریه وجود نداردکه مانع تفسیر پرنده به میکروب گردد،و بسیار اتفاق افتاده که طاعون در لشگرها سرایت کرده و آنها را به هزیمت ونابودی کشانده.»
و سپس داستان لشکر کشی ناپلئون را به عکا نقل کرده که پس ازچند ماه محاصره لشکرش به طاعون مبتلا شده و بناچار جان خودو لشکریانش را برداشته و بمصر بازگشت... (2)
پیش از این نیز گفتار مؤلف «اعلام قرآن» را برای شما نقل کردیم (3) که اظهار عقیده کرده بود که «ابابیل» جمع آبله است، و «طیر» هم بمعنای سریع است،و اشکال آنرا هم ذکرکرده ایم،و نویسنده «اعلام قرآن» یک اظهار نظر دیگری هم کرده که جالب تر از نظر قبلی است و احتمالا جنگ ابابیل ونابودی ابرهه را به خود یمن کشانده و اظهار عقیده کرده که منظور از«حجارة من سجیل »سنگهائی باشد که برای ویران کردن صنعا و شکست ابرهه در منجنیق گذارده بودند، و در این باره چنین گوید:
«بعقیده بعضی سجیل لغتی از سجین است،و سجین که درقرآن نیز نام آن ذکر شده درکه ای است از جهنم یا طبقه هفتم زمین است.اگر تصویر اخیر را برای سجیل قبول کنیم و ازقسمت استعارات ادبی بهره ور شویم با عقیده ای که سبت به ابابیل در فوق ذکر گردید منافات و مباینتی بوجود نمی آید.
لکن اگر سجیل را معرب سنگ و گل بدانیم باید معتقد شویم که آیه ناظر به لشکر کشی ایران به یمن در سال 570 و یا 576 است و مغلوبیت ایشان بوسیله لشکر انوشیروان حمله وجسارت ایشان بکعبه بوده است،و خداوند بوسیله انوشیروان پیروان جسور ابرهه و فرزندان او را کیفر داده است.در صورتی که سومین آیه از سوره فیل اشاره به لشکرکشی ایرانیان باشددور نیست که «طیر» با «تیار» یا تیاره که بر لشکر ساسانیان اطلاق می شده

رابطه ای داشته باشد،و در این صورت آیه چهارم «تَرمِیهِم بِحِجارَةٍ مِن سِجِّیلٍ» با نوع جنگ ایرانی آنزمان تناسب دارد،زیرا مسلما ایرانیان از قلل جبال یمن استفاده کرده و با منجنیق آنان را سنگ باران کرده اند و یا بامنجنیق و سنگ،حصارهای ایشان را بتصرف در آورده اند... » (4)

و نظیر این گونه تاویلات عجیب و غریب را در برخی کتابهای دیگر روز نیز می توانید مشاهده کنید که ما برای نمونه بهمین دو قسمت اکتفا می کنیم و وقت خود و شما را بیش از این نمی گیریم...

و ما قبل از هر گونه پاسخی به این سخنان و تاویلات می خواهیم از این آقایان بپرسیم چه اصراری دارید که آیات کریمه قرآن را با تاریخی تطبیق دهید و میان آنها را جمع کنیدکه صحت و سقم آن معلوم نیست و دستهای مرموز و غیر مرموز وتاریخ نویسان جیره خوار و درباری ساسانیان و دیگران هر یک بنفع خود و اربابانشان و برای کوبیدن حریفان، تاریخ را تحریف کرده اند تا جائیکه گفته اند:«تاریخ» «تاریک» است و واژه تاریخ از همان واژه تاریک گرفته شده...!

و براستی ما نفهمیدیم منظور از این گفتار فرید وجدی که می گوید:

«...با این ترتیب معقول و منقول با هم موافق خواهند شد»معقول کدام و منقول کدام است،آیا قرآن معقول است یا منقول، و ما نمی دانیم چرا یک معتقد به قرآن کریم و وحی الهی بایداینگونه قضاوت کند و چنین رایی را مورد تایید قرار داده و به پسندد! و یا این گفتار مؤلف اعلام قرآن خیلی عجیب است که می گوید:

«...اگر سجیل را معرب سنگ و گل بدانیم باید معتقدشویم که آیه ناظر به لشکر کشی ایران به یمن در سال 570 یا 576 است...»

و این چه ملازمه ای است که میان این دو مطلب برقرار کرده و چه «باید»ی است که خود را ملزم به اعتقاد آن کرده، و چه اصراری به این انطباق ها دارید؟ و اساسا ما در برابر قرآن و تاریخ چه وظیفه ای داریم؟ آیا وظیفه داریم قرآن را با تاریخ منطبق سازیم یا تاریخ را با قرآن،آن هم تاریخ آن چنانی که گفتیم؟

و بهتر است در اینجا برای دقت و داوری بهتر اصل این سوره مبارکه را با ترجمه اش برای شما نقل و آنگاه پاسخ جامعی به اینگونه تاویلات داده شود: بسم الله الرحمن الرحیم «أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِأَصْحَابِ الْفِيلِ * أَلَمْ يَجْعَلْ كَيْدَهُمْ فِي تَضْلِيلٍ * وَأَرْسَلَ عَلَيْهِمْ طَيْرًا أَبَابِيلَ * تَرْمِيهِمْ بِحِجَارَةٍ مِنْ سِجِّيلٍ * فَجَعَلَهُمْ كَعَصْفٍ مَأْكُولٍ».

ترجمه:

آیا ندیدی که پروردگار تو با اصحاب فیل چه کرد؟ مگر نیرنگشان را در تباهی نگردانید و بر آنان پرنده ای گروه گروه نفرستاد و آنها را بسنگی از«سجیل »میزد، و آنانرا مانند کاهی خورد شده گردانید.

اکنون با توجه و دقت در آیات کریمه این سوره،بخوبی روشن می شود که سیاق این آیات و لسان آن،صورت معجزه وخرق عادت دارد،و یک مطلب تاریخی را نمی خواهد بیان فرماید، مانند سایر داستان هایی که در قرآن کریم با جمله «الم تر...» آغاز شده مانند این آیه:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ خَرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ وَهُمْ أُلُوفٌ حَذَرَ الْمَوْتِ ...» (5)

که مربوط است بداستان گروهی که از ترس مردن ازشهرهای خود بیرون رفتند و به امر خدای تعالی مردند و سپس زنده شدند...بشرحی که در تفاسیر و تواریخ آمده که همه اش صورت معجزه دارد...

و چند آیه پس از آن نیز که داستان طالوت و جالوت در آن ذکر شده و آن نیز بصورت اعجاز نقل شده که فرماید:

«أَلَمْ تَرَ إِلَى الْمَلَإِ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَىٰ ...» (6)

و هم چنین چند آیه پس از آن که در مورد نمرود و پس از آن داستان یکی دیگر از پیغمبران الهی که معروف است

«عزیر»پیغمبر بوده و چنین می فرماید:
«أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ ...» (7) و پس از آن بدون فاصله می فرماید:
«أَوْ كَالَّذِي مَرَّ عَلَىٰ قَرْيَةٍ وَهِيَ خَاوِيَةٌ عَلَىٰ عُرُوشِهَا قَالَ أَنَّىٰ يُحْيِي هَٰذِهِ اللَّهُ ...» (8) و بخصوص در آیاتی که به دنبال این جمله «الم تر کیف» نیز آمده مانند:
«أَلَمْ تَرَ كَيْفَ فَعَلَ رَبُّكَ بِعَادٍ ...» (8) که خدای تعالی می خواهد قدرت کامله خود را در کیفیت نابودی ستمکاران و یاغیان و طغیان گران زمان های گذشته باتمام امکانات و نیروهائی را که در اختیار داشتند گوشزد دیگرطاغیان تاریخ نموده تا عبرتی برای اینان باشد.
و هم چنین آیات دیگری که لفظ «کیف» در آنها است،و منظور بیان کیفیت خلقت موجودات و یا کیفیت ذلت و خواری ملتها و نابودی آنها بصورت.
اعجاز،و خارج از این جریانات طبیعی می باشد مانند این آیات:
«وَ أَمْطرْنَا عَلَيْهِم مَّطراً فَانظرْ كيْف كانَ عَقِبَةُ الْمُجْرِمِينَ» (10) أَغْرَقْنَا الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآياتِنا فَانْظُرْ كَيْفَ كانَ عاقِبَةُ الْمُنْذَرِينَ» (11) «فانظر کیف کان عاقبة مکرهم انا دمرناهم و قومهم اجمعین» (12) و بخصوص آیه اخیر که در باره کیفیت نابودی قوم ثمود نازل شده و از نظر مضمون با داستان اصحاب فیل شبیه است با این تفاوت که در آنجا لفظ «کید» آمده و در اینجا لفظ «مکر» باری این آقایان گویا با این تاویلات و توجیهات خواسته اند جنبه اعجاز را از این معجزه بزرگ الهی بگیرند و آنراقابل خوراک برای اروپائیان و غربیان و دیگر کسانی که عقیده ای به معجزه و کارهای خارق عادت نداشته اند بنمایند، در صورتی که تمام اهمیت این داستان به همین اعجاز آن است،واین داستان بگفته اهل تفسیر از معجزاتی بوده که جنبه ارهاص (13) داشته، و بمنظور آماده ساختن زمینه برای ظهور رسولخدا صادر شده، و ملا جلال الدین رومی بصورت زیبائی آنرابنظم آورده و بیان داشته است که گوید:
چشم بر اسباب از چه دوختیم گر ز خوش چشمان کرشم آموختیم هست بر اسباب اسبابی دگر در سبب منگر در آن افکن نظر انبیاء در قطع اسباب آمدند معجزات خویش بر کیوان زدند بی سبب مر بحر را بشکافتند بی زراعت جاش گندم کاشتند ریگ ها هم آرد شد از سعیشان پشم بر ابریشم آمد کشکشان جمله قرآنست در قطع سبب عز درویش و هلاک بولهب مرغ با بیلی دو سه سنگ افکند لشکر زفت حبش را بشکند پیل را سوراخ سوراخ افکند سنگ مرغی کو ببالا پر زند دم گاو کشته بر مقتول زن تا شود زنده هماندم در کفن حلق ببریده جهد از جای خویش خون خود جوید ز خون پالای خویش هم چنین ز آغاز زقرآن تا تمام رفض اسباب است و علت و السلام.
2- ما در آنچه گفتیم جمودی هم به لفظ نداریم و اگر بتوان معنای صحیحی که با اعجاز این آیات و معنای ظاهری آن منافات نداشته باشد برای آنها پیدا کرد که با سایر نقلها و تواریخ انطباق پیدا کند آنرامی پذیریم،و خیال نشود که ما نظر خاصی روی نقلی یا تاریخی ازتواریخ اسلامی و یا غیر اسلامی داریم که نمی خواهیم آنها را بپذیریم بلکه ما تابع واقعیاتی هستیم که قابل پذیرش باشد، مثلا در پاره ای ازنقلها و تفاسیر مانند تفسیر فیض کاشانی «ره» آمده که این سنگ ها به هرکس می رسید بدنش آبله می آورد، و پیش از آن هرگز آبله در آنجا دیده نشد.
و فخر رازی از عکرمة از ابن عباس و سعید بن جبیر نقل کرده که گفته اند:
«لما ارسل الله الحجارة علی اصحاب الفیل لم یقع حجرعلی احد منهم الا نفط جلده و ثار به الجدری» (14)
یعنی آن هنگامی که خداوند سنگ را بر اصحاب فیل فرستاد هیچ یک از آن سنگها بر احدی از آنها نخورد جز آنکه

وست بدنش زخم شده و آبله بر آورد.
و یا نقل دیگری که از ابن عباس شده که گفته است چون آن سنگها به لشکریان ابرهه خورد...
«فما بقی احد منهم الا اخذته الحکة،فکان لا یحک انسان منهم جلده الا تساقط لحمه (15) هیچ یک از آن لشکریان نماند جز آنکه مبتلا به خارش بدن گردید،و چون پوست بدن خود را می خارید گوشتش می ریخت...
چنانکه پاره ای از این تعبیرات در روایات ما نیز از ائمه اطهار (علیهم السلام) نقل شده مانند روایتی شده که در روضه کافی و علل الشرایع از امام باقر (علیه السلام) روایت شده که پس از ذکر وصف آن پرنده هاکه سرها و ناخنهائی همچون سرها و ناخن های درندگان داشتند و هرکدام سه عدد از آن سنگ ها به همراه داشتند یعنی دو عدد به پاها و یکی به منقار.
آنگاه فرمود:
«فجعلت ترمیهم بها حتی جدرت اجسادهم فقتلهم بهاو ما کان قبل ذلک رؤی شیی ء من الجدری،و لا رؤا ذلک من الطیر قبل ذلک الیوم و لا بعده...» (16)
یعنی مرغهای مزبور همان سنگها را به ایشان زدند تا اینکه بدنهاشان آبله در آورد و بدانها ایشانرا کشت،و پیش از این واقعه چنین آبله ای دیده نشده بود،و نه آنگونه پرنده هائی دیده بودند نه پیش از آنروزو نه بعد از آنروز.
اکنون اگر بگوئیم منظور مورخین هم همین است که این سنگهاکه بوسیله آن پرندگان به بدن لشکریان ابرهه خورد موجب زخم شدن بدنشان و تاول زدن و زخم شدن و سپس مرگ آنها گردید،و همانگونه که قرآن کریم فرمود بدنشان همچون کاه جویده و خورد شده گردید ماز پذیرش آن امتناعی نداریم،اما اگر بخواهید«سنگ» را بر ذرات گرد و غبار و«طیر» را بر میکروبهای حامل آن ذرات و ابابیل بر خودآبله ها و«عصف ماکول» را بر چرک و خون بدنهای آنها،و یا امثال اینها حمل کنید نمی توانیم بپذیریم،چون مخالف صریح آیات وکلمات قرآنی است. (این داستان از ارهاصات بوده)
3- همانگونه که گفته شد داستان اصحاب فیل جنبه اعجازداشته،و اگر کسی سئوال کند مگر در معجزه شرط نیست که بدست پیغمبر انجام شود؟در پاسخ می گوئیم:برخی از معجزات بوده که جنبه ارهاصی داشته و از ارهاصات بوده،و آنها به اتفاقات خارق العاده و معجزاتی اطلاق می شود که معمولا مقارن با ظهور و یاولادت پیغمبری اتفاق می افتد مانند اتفاقات شگفت انگیز وخارق العاده دیگری که در شب ولادت رسول خدا (صلی الله علیه وآله) در جهان واقع شده و در روایات زیادی از روایات ما آمده مانند آنکه در آن شب دریاچه ساوه خشک شد،و آتشکده فارس خاموش گشت و چهارده کنگره در ایوان کسری فرو ریخت و... امثال آن که شاید در بخشهای آینده بدان اشاره شود،که اینها زمینه ساز ظهور پیغمبری بزرگ بوده است.
و ارهاص در لغت عرب بمعنای آماده باش و آژیر خطر و آماده کردن مردم برای یک اتفاق مهم می باشد که معمولا مقارن با ولادت پیغمبران بزرگ دیگر نیز چنین اتفاقاتی بوقوع می پیوسته،چنانچه درولادت موسی و عیسی و ابراهیم (علیهم السلام) نیز وجود داشته است.

پی نوشت ها :
1-دائرة المعارف ج 6 ص 254-.253
2-دائرة المعارف ج 1 ص 34-.33
3-به قسمت(ب)از صفحه 9 تا 11 همین کتاب مراجعه نمائید.

4-اعلام قرآن خزائلی ص 159-.160

5-سوره بقرة آیه .243

6-آیه .246

7-آیه .258

8-آیه .259

9-سوره فجر آیه .6

10-سوره اعراف آیه .84

11-سوره یونس آیه .73

12-سوره نمل آیه .51

13-معنای ارهاص را در صفحات آینده انشاء الله تعالی می خوانید.

14-تفسیر مفاتیح الغیب ج 32 ص .100

15-بحار الانوار ج 15 ص .138

16-بحار الانوار ج 15 ص 142 و 159.

درسهایی از تاریخ تحلیلی اسلام ج 1